

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

فرستنده: علی مشرف
۰۵ اکتوبر ۲۰۲۱

صمد بهرنگی

(۲ تیر ۱۳۴۷-۱۳۱۸)



دیگر وقت آن گذشته است که ادبیات کودکان را محدود کنیم به تبلیغ و تلقین نصایح خشک و بی‌بربرگرد، نظافت دست و پا و بدن، اطاعت از پدر و مادر، حرف‌شنوی از بزرگان، سروصدا نکردن در حضور مهمان، سحرخیز باش تا کامروا باشی، بخند تا دنیا به رویت بخندد، دستگیری از بینوایان به سبک و سیاق بنگاه‌های خیریه و مسائلی از این قبیل که نتیجه کلی و نهائی همه این‌ها بی‌خبر ماندن کودکان از مسائل بزرگ و حاد و حیاتی محیط زندگی است. آیا کودک غیر از یاد گرفتن نظافت و اطاعت از بزرگان و حرف‌شنوی از آموزگار (کدام آموزگار؟) و ادب (کدام ادب؟ ادبی که زورمندان و طبقه غالب و مرفه حامی و مبلغ آن است؟) چیز دیگری لازم ندارد؟

آیا نباید به کودک بگوئیم که در مملکت تو هستند بچه‌هایی که رنگ گوشت و حتی پنیر را ماه به ماه و سال به سال نمی‌بینند؟ چرا که عده‌ای قلبی دل‌شان می‌خواهد همیشه «غاز سرخ‌شده در شراب» سر سفرشان باشد.

آیا نباید به کودک بگوئیم که بیشتر از نصف مردم جهان گرسنه‌اند و چرا گرسنه شده‌اند و راه برانداختن گرسنگی چیست؟ آیا نباید درک علمی و درستی از تاریخ و تحول و تکامل اجتماع‌های انسانی به کودک بدهیم؟ چرا باید بچه‌های شسته و رفته و بیلک و پیس و بی‌سروصدا و مطیع تربیت کنیم؟ مگر قصد داریم بچه‌ها را پشت وپترین مغازه‌های لوکس خرازی‌فروشی‌های بالای شهر بگذاریم که چنین عروسک‌های شیکی از آنها درست می‌کنیم؟



چرا می‌گوئیم دروغ‌گوئی بد است؟ چرا می‌گوئیم دزدی بد است؟ چرا می‌گوئیم اطاعت از پدر و مادر پسندیده است؟ چرا نمی‌آئیم ریشه‌های پیدایش و رواج و رشد دروغ‌گوئی و دزدی را برای بچه‌ها روشن کنیم؟

چرا دستگیری از بینوایان را تبلیغ می‌کنیم و هرگز نمی‌گوئیم که چگونه آن یکی بینوا شد و این یکی توانگر، که سینه جلو دهد و سهم بسیار ناچیزی از ثروت خود را به آن بابای بینوا بدهد و منت سرش بگذارد که آری من مرد خیر و نیکوکارم و همیشه از آدم‌های بیچاره و بدبختی مثل تو دستگیری می‌کنم، البته این هم محض رضای خداست، والا تو خودت آدم نیستی.

اکنون زمان آن است که در ادبیات کودکان به دو نکته توجه کنیم و اصولاً این دو را، اساس کار قرار دهیم.

نکته اول، ادبیات کودکان باید پلی باشد بین دنیای رنگین بی‌خبری و در رؤیا و خیال‌های شیرین کودکی و دنیای تاریک و غرقه در واقعیت‌های تلخ و دردآور و سرسخت محیط اجتماعی بزرگ‌ترها. کودک باید از این پل بگذرد و آگاهانه و مسلح و چراغ به دست به دنیای تاریک بزرگ‌ترها برسد. در این صورت است که بچه می‌تواند کمک و یار واقعی پدر و مادرش در زندگی باشد و عامل تغییردهنده مثبتی در اجتماع راکد و هر دم فرورونده.

و نکته دوم، باید جهان‌بینی دقیقی به بچه داد، معیاری به او داد که بتواند مسائل گوناگون اخلاقی و اجتماعی را در شرایط و موقعیت‌های دگرگون‌شونده دائمی و گوناگون اجتماعی ارزیابی کند.

می‌دانیم که مسائل اخلاقی از چیزهایی نیستند که ثبات دائمی داشته باشند. آنچه یک سال پیش خوب بود، ممکن است دو سال بعد بد تلقی شود. کاری که در میان یک قوم یا طبقه اجتماعی اخلاقی است، ممکن است در میان قوم و طبقه دیگر ضد اخلاق محسوب شود... ادبیات کودکان نباید فقط مبلغ «محبت و نوع‌دوستی و قناعت و تواضع» از نوع اخلاق مسیحیت باشد. باید به بچه گفت که به هر آنچه و هر که ضدبشری و غیرانسانی و سد راه تکامل تاریخی جامعه است، کینه ورزد و این کینه باید در ادبیات کودکان راه باز کند؟

دانش و امید، شماره ۷، شهریور [سنبله] ۱۴۰۰